**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011109**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در مبانی الاحکام، جلد ۳، صفحۀ ۱۶۵ بحث ما را مطرح می‌فرمایند، ابتدا کلام صاحب کفایه را طرح می‌کنند و یک توضیح، یعنی جمعبندی خوبی از آن می‌کنند بعد می‌فرمایند:

«و الحقّ‏ هو الرجوع‏ إلى‏ العامّ في جميع الموارد و جريان الاستصحاب أيضاً لو لم يكن مانع من جانب العامّ كذلك.»

بعد شروع می‌کنند اشکالاتی به کلام مرحوم آخوند مطرح کردن، ده تا اشکال مطرح می‌کنند. حالا من بعضی از اشکالات ایشان را طرح می‌کنم. در اشکال اوّل یک اشکالی هست در مورد تقسیم بندی‌های مرحوم آخوند، ایشان به شکل دیگری تقسیم بندی می‌کنند. می‌گویند این که زمان مفرِّد هست که در کلام مرحوم آخوند و مرحوم شیخ مطرح شده به سه شکل می‌تواند باشد. مثلاً وقتی می‌گوییم اوفوا بالعقود فی کل یوم، این فی کل یوم می‌تواند مربوط به، فرض این هست که زمان را ما به نحو قطعات ملاحظه کردیم. این زمانی که به نحو قطعات ملاحظه شده قید موضوع است یا قید حکم است یا قید نسبت حکمیه. حالا من به جای اوفوا بالعقود جملۀ قضیۀ حملیه به کار می‌برم که مطلب واضح‌تر بشود. ما می‌گوییم که الوفاء بالعقد واجب فی کل یومٍ. این فی کلی یوم یک موقع قید مبتداست، الوفاء لکل عقدٍ، یک موقعی قید خبر واجبٌ هست. یک موقع قید نسبت حکمیه است. نسبت وجوب به الوفاء بکل عقدٍ هست. ایشان می‌فرمایند که لا شبهة، این که ظهور دلیل در این هست که مربوط به نسبت حکمیه است. چون کلام صیغت لبیان نسبة حکمیه. بعد توضیح می‌دهند، می‌گویند در مثلا اوفوا بالعقود متکلم در مقام بیان کیفیت وجود و کیفیت وفاء به عقد نیست، بلکه در مقام بیان این هست که العقد مما یجب الوفاء به. بعد بحث را ادامه می‌دهند.

بعد می‌فرمایند بنابراین ما باید به این ظاهر اخذ کنیم و نباید این قید را قید فرد نادری که تقیید موضوع به زمان الملحوض فیه تعدد باشد. ایشان اینجوری تعبیر می‌کنند.

من کلام را اصلاً نمی‌فهمم. اوّلاً این که ایشان می‌فرماید که کلام، قبل از این که کلام ایشان را توضیح بدهم یک نکته‌ای را اشاره کنم، مراد از نسبت حکمیه اِخبار دادن من نیست. ما یک موضوع داریم یک محمول داریم، یک ظرف اتحاد موضوع و محمول داریم. این ظرف اتحاد موضوع و محمول یک ظرف خارج هست می‌تواند این ظرف مستمر باشد، می‌تواند مستمر نباشد. از کلام مرحوم حاج شیخ در درر در بعضی جاهایش استفاده می‌شود ایشان نسبت حکمیه را اخبار متکلم گرفتند، کما این که در انشاء هم نسبت حکمیه را انشاء گرفتند، در بحث مفاهیم نتیجه‌گیری‌هایی از آن چیز گرفتند. در همینجا هم ایشان تعبیر می‌کند که کأنّه اگر قید نسبت حکمیه باشد به منزلۀ این هست که قضیه متعدد شده، کأنّ من هی اخبار دادم، هی اخبار دادم. نه، اخبار من الآن هست، ولی مخبر عنه من اتحاد موضوع و محمول است. یک موضوع داریم، یک محمول داریم یک اتحاد موضوع و محمول. همۀ اینها در مرحلۀ مخبر عنه است، ولی اخبار واحده که بحثی نیست، اصلاً معنا ندارد اخبار به منزلۀ این است که من چند بار، من هیچ وقت چند بار اخبار نمی‌دهم که. و قضیه نسبتش آن ظرف اتحاد، ظرف خارج است، ربطی به من متکلم ندارد. من یک حاکی دارم یک محکی دارم. اینها همه مربوط به محکی است. این که آن تعبیری که در کلام مرحوم آقای حاج شیخ وارد شده تعبیر درستی نیست، این نسبت حکمیه آن نسبت خارجیه است، یعنی آن اتحاد خارجی بین موضوع و محمول است. ولی بحث این هست که این فی کل یومٍ آیا می‌خواهد بگوید که این اتحاد بین موضوع و محمول در کل یوم هست؟ یا محمول فی کل یوم هست؟ یا موضوع در فی کل یوم هست؟ ایشان می‌فرماید چون اوّلاً کلام در مقام بیان این نسبت حکمیه است. و چون کلام در مقام بیان آن است پس قید به آن برمی‌گردد. یک صغریٰ دارد یک کبریٰ دارد. یکی این که کلام در مقام صیغت لبیان النسبة الحکمیة، و قیود راجع به چیزی خواهند بود که الکلام صیغت لبیانه. هر دویش محل اشکال است. این که کلام در مقام بیان نسبت حکمیه هست یعنی چی؟ کلام هم می‌خواهد موضوع را بیان کند، هم می‌خواهد محمول را بیان کند، هم اتحاد موضوع و محمول را بیان کند. در مقام بیان همۀ اینها هست. در مقام بیان، نهایتاً باید این موضوع و محمول نسبت به حکم، نسبت حکمیه آخرین مرحله‌ای هست که متکلم به آن توجه دارد. چون اگر موضوع و محمول نباشد نسبت حکمیه را نمی‌شود. اما صیغت لبیان نسبت حکمیه یعنی چی؟ حالا صیغت لبیان نسبت حکمیه، حالا حتماً قیود باید به آن برگردد؟ چه ربطی دارد؟ قید موضوع باشد، قید محمول باشد. این قید می‌تواند قید نسبت. بلکه قید نسبت حکمی بسیار مستبعد است. نسبت حکمیه از سنخ معانی حرفیه است. آن چیزی که قید به آن به طور معمول برمی‌گردد معانی اسمیه باید باشد، معانی مستقله باید باشد. معنای حرفی غیر مستقل این خیلی مستبعد است به آن برگردد. آن چیزی که بیشتر در اینجور موارد هست به آن وجوب که محمول است برمی‌گردد. ولی ما چیز ندارد، خصوصیت مورد با مورد فرق دارد. الوفاء بالعقد واجبٌ فی کل یومٍ. این فی کلّ یومٍ می‌تواند قید وفاء باشد، می‌تواند قید عقد باشد، می‌تواند قید واجبٌ باشد، می‌تواند قید نسبت باشد. همۀ اینها می‌شود. یک قانون خاصی ندارد که ما با این قانون می‌خواهیم چیزی بکنیم، یک نکته.

شاگرد: فرض کنید قید موضوع باشد معنایش چی می‌شود؟

استاد: می‌گوییم عقد در هر روز واجب الوفاء است. وفای در هر روز واجبه است. حالا موضوع را. یعنی هر روز یک وفای مستقلی دارد. امروز باید وفا به عقد کنید، فردا باید وفا به عقد کنید. وفای به عقد در امروز واجب است، وفای به عقد در فردا واجب است امثال اینها. حالا اینجا یک نکته‌ای را من در بررسی کلام مرحوم آقای خویی یک چیزی را فراموش کردم عرض کنم. یک بحثی را در کلام مرحوم آقای خویی ما وارد شدیم ولی روز بعدش می‌خواستم ادامه بدهم نیمه کاره ماند، این را بگذار همینجا من عرض بکنم این استدراکی برای آن بحث سابق است. مرحوم آقای خویی در بحث اوفوا بالعقود مطرح می‌کنند، ایشان می‌گوید:

«لا ينبغي‏ الشك‏ في‏ أنّ‏ المستفاد من قوله تعالى: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هو حكم واحد متعلق بالوفاء لا أحكام متعددة متعلقة بالوفاء في كل آنٍ من الآنات»

ببینید اوفوا بالعقود، بعداً هم ایشان می‌گوید اوفوا بالعقود در واقع جنبۀ حکم تکلیفی نیست بلکه ارشاد به لزوم هست، که خب درست هم هست. اوفوا بالعقود ارشاد به لزوم است. بحث این است این عقدی که ما می‌خواهیم بگوییم لازم است، لزوم در هر زمان مستقل از لزوم زمان دیگر است. شاهدش هم این است که شما می‌توانید لزوم را با جعل خیار از بین ببرید. ممکن است فرض کنید پنج روز این عقد لازم الوفاء هست روز اوّل خیار جعل کند، ممکن است روز دوم خیار جعل کند، ممکن است روز سوم خیار جعل کند. چطور می‌شود که روزهای مختلف، زمان‌های مختلف خیار جعل کرد. به خاطر این که این لزوم متعدد است، متکثر است. بنابراین اوفوا بالعقود جنبۀ

شاگرد: یعنی لزوم یک عقد متعدد است؟

استاد: بله، همین لزوم یک عقد، این لزوم یک عقد می‌تواند در یک زمان خاص دیگر لزوم نداشته باشد. من بگویم که روز پنجشنبه من خیار داشته باشم. روز جمعه خیار داشته باشم. آدم می‌تواند خیار. می‌تواند در یک زمان خاص. کما این که در مورد مثلاً خیار حیوان، سه روز اوّل خیار دارد، بعد از آن خیار ندارد. خیار مجلس در مجلس خیار دارد غیر مجلس. حالا شارع مقدس سه روز اوّل را نگوید، سه روز دوم را بگوید. اشکال دارد؟ اشکال ندارد. حالا آن خیارهایی هست که به جعل شرعی است. خیارهایی که به جعل متعاقدین هست می‌تواند. این خودش شاهد بر این هست که این اوفوا بالعقود که ارشاد به لزوم هست انحلالی است. حالا ما اصلاً این بحث‌ها را می‌گفتیم این بحث انحلال ثبوتی اینجا موضوعیت ندارد. آقای خویی روی آن مبنایی که انحلال ثبوتی را ملاک قرار داده بودند می‌خواهند بگویند اوفوا بالعقود حکم واحد مستمر است، نه. اگر یک زمانی اوفوا بالعقود لزومش برداشته باشد به لزوم‌های زمان دیگر کاری ندارد. این است که کل این بحث را که مطرح کردند خیلی وجهی ندارد. حالا یک اشارۀ اجمالی به بحث آقای خویی.

مرحوم آقای حائری اشکال دومی که مطرح می‌کنند این هست که، این که در جایی که زمان وجود. مرحوم آقای حائری مثل مرحوم آقای خویی و مرحوم بسیاری از بزرگان، مرحوم سید و دیگران کلام مرحوم شیخ و مرحوم آخوند را تفصیلی بین استغراقی و مجموعی دانسته. که ما عرض کردیم قطعاً مراد این نیست، ولی ایشان تفصیلی بین این دو تا دانسته و این اشکال دوم را هم بر همین پایه استوار کرده. ایشان می‌گوید این که شما می‌فرمایید در جایی که زمان وجود واحد مستمر ملاحظه بشود نه به نحو متکثر و زمان مفرِّد نباشد اینجا به عام نمی‌شود تمسک کرد، نه درست نیست. ایشان می‌گوید شما چرا؟ اگر وجه این که به عام نمی‌شود تمسک کرد این هست، چند وجه را احتمال می‌دهد برای این که چرا به عام نمی‌شود تمسک کرد یکی یکی این وجوه را اشکال می‌کند. که من دو تا از این وجه‌ها را مطرح می‌کنم. سه تا وجه ایشان ذکر می‌کند، دو تا از سه تا را ذکر می‌کنم. یک وجه‌اش این هست که اگر شما می‌گویید که مفروض این هست که ظهور دلیل از اعتبار ساقط شده و آن ظهور دلالت بر فرد واحد مستمر، دلیل ظهور دارد بر این که یک حکم واحد مستمر اینجا ما داریم، یک فرد واحد مستمری مشمول حکم هست، و اینجا ما فرد واحد مستمر نداریم و ظهور مستقلی نسبت به شمول ما، قُطِعَ استمراره نداریم، ایشان می‌گوید که این نقض می‌شود به جمیع الفاظ عموم. در جمیع الفاظ عموم هم همین مطلب هست. حل قضیه هم این هست که نه ظهور سر جای خودش باقی هست و تخصیص مربوط به مرحلۀ حجیت است و این ظهور باقی نسبت به بعضی موارد حجیت دارد، نسبت به بعضی موارد حجیت ندارد. مجرد این که در بعضی موارد این ظهور در بعضی از زمان‌ها این ظهور از حجیت افتاده لازمه‌اش این نیست که در سائر زمان‌ها از حجیت افتاده باشد. این کلام ایشان، اوّلاً یک پیش‌فرض‌هایی دارد حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌هایش بشوم. یک پیش فرضش این است که در موارد تخصیص ظهور باقی است. این یک بحث. اینجا باید بحث کرد که مراد از این ظهور چه ظهوری است؟ ما یک ظهور کلام در مراد استعمالی داریم، یک ظهور کلام در مراد جدی داریم. اینجا کدامش مراد هست؟ ظهور کلام در مراد استعمالی؟ یا ظهور کلام در مراد جدی؟ اگر ظهور کلام در مراد استعمالی هم به فرض بپذیریم که از بین نرفته و باقی هست یک خرده آن محل بحث هست که آیا تخصیص راجع به مرحلۀ مراد استعمالی است یا به مراد جدی است؟ اگر آن را هم بپذیریم به هر حال این مقدار کافی نیست مراد استعمالی به تنهایی. ظهور دلیل در مراد جدی هست که کاشفیت دارد از مراد جدی. و اگر دلیل ما ظهور در مراد جدی نداشته باشد مراد استعمالی فایده ندارد. آقای صدر تعبیرشان این هست که مراد استعمالی موضوع هست برای مراد جدی. یعنی عقلا می‌گویند که الاصل اتحاد مراد استعمالی و مراد جدی. در حالی که اینجور نیست. اصل این هست که ظهور کلام مطابق واقع باشد. ما دو تا ظهور داریم. یک ظهور کلام در مراد استعمالی داریم. اصل این هست که این مطابق واقع باشد، یعنی متکلم در کلام را هم در همان چیزی استعمال کرده است که ظاهر کلام هست. از آن طرف هم در جایی که ظهور در مراد جدی داشته باشد اصل این هست که این ظهور حجت است. بنابراین حالا یک مطلب عرض بکنم. در جایی که اصلاً کلام ظهور ندارد در مراد جدی بودن. کجا؟ مثلاً فرض کنید آقایان می‌گویند در جایی که خوف وجود دارد. در زندان شلاقش زدند، شکنجه‌اش کردند، یک اعترافی کرده. این اعتراف ممکن است مطابق واقع باشد، ممکن است مطابق واقع نباشد. ولی به دلیل وجود فضای خوف و فضای تقیه کلام ظهور در این که برای بیان مراد واقعی و مراد جدی هست ندارد. بنابراین این فایده ندارد، حالا مراد استعمالی باشد یا نباشد. یعنی آن چیزی که، یا در جایی که فضا فضای شوخی است، فضای طنز است. اینجا کلام ظهور ندارد که در مقام جد دارد طرف می‌گوید شوخی نخواسته بکند. مهم این است که ظهور کلام در مراد جدی باید باشد و مجرد این که ظهور در مراد استعمالی باقی باشد به درد نمی‌خورد. حالا فرض کنید از همۀ این حرف‌ها گذشتیم. این که شما می‌فرمایید این ظهور باقی است، حجیت نسبت به قسمتی از مدلول هست. حجیت نسبت به این فرد در این زمان خاص است. در سائر زمان‌ها ما دلیل نداریم که از حجیت افتاده. این مبتنی بر همان بحثی بود که در جلسۀ قبل عرض کردم که تبعّض در حجیت. ما دلیل نداریم که حجیت ظهور متبعّض بشود. در جایی حجیت ظهور متبعّض می‌شود که کاشفیت ظهور انحلالی باشد. اگر ظهور کاشفیتش وُحدانی باشد انحلال هم معنا ندارد. انحلال، یعنی تبعّض در حجیت، تبعّض در حجیت و تکرر حجیت، یعنی این که ما چند حجت کأنّه داشته باشیم، این دلیل حجت باشد در این، این دلیل حجت باشد در این، این که حجیت‌های متعدد داشته باشیم که بعضی از این حجیت‌ها از اعتبار بیفتد، حجیت‌های دیگر از اعتبار نیفتد که مناط تبعّض در حجیت است، این مبتنی بر کاشفیت‌های متعدد است. وقتی کلام کاشفیت متعدد نداشته باشد تبعّض در حجیت هم ندارد. بگذارید من یک نمونه‌ای از این بحث تبعّض حجیت اینجا عرض بکنم که مطلب روشن بشود. یک موقعی متکلم می‌آید می‌گوید همۀ مردم در میدان شهر جمع شدند. ما می‌دانیم بعضی از مردم در میدان شهر جمع نشدند. اگر این که ما می‌دانیم بعضی از مردم در میدان شهر جمع نشدند قرینه است بر این که مرادش از همه استغراق حقیقی نیست، استغراق عرفی است. حالا اگر استغراق عرفی مراد شد یعنی ما نتیجۀ علم خارجی‌مان به این که همۀ افراد در میدان جمع نشده‌اند و عدم مطابقت مضمون ابتدایی این کلام با واقع هست با این فرض، وقتی ما نتیجه می‌گیریم که معنای استغراق همه در اینجا استغراق حقیقی نیست، استغراق عرفی است. خب استغراق عرفی ما نمی‌دانیم جمعیتی که در شهر هستند مثلاً ۹۰ درصد شهر آنجا جمع شدند یا ۹۵ درصد شهر جمع شدند. نسبت به آن ۵ درصد ما می‌توانیم به این دلیل تمسک کنیم یا نه؟ چون هر دویش استغراق عرفی صدق می‌کند. اینجور نیست که نسبت به تک تک افراد کاشفیت مستقل داشته باشد. کاشفیت دلیل به تبع آن استغراقی هست که در دلیل هست. و ما وقتی استغراق عرفی نسبتش، نسبت به ۹۰ درصد با ۹۵ درصد مساوی است، هر دویش استغراق عرفی صدق می‌کند ما نسبت به آن ۵ درصد نمی‌توانیم بحث کاشفیت را مطرح کنیم. حالا آن بحث این که بنای عقلا به عنوان اصل عملی نگاه می‌کنند، آن یک مرحلۀ دیگر است. این بحث‌ها در مورد ظواهر هست و کاشفیت است و از این. آن یک مرحلۀ دیگر است. پس بنابراین خلاصۀ عرض من این هست که اوّلاً آن ظهوری که مدار باید در اینجا باشد ظهور در مراد جدی هست و ظهور در مراد جدی باقی نیست، اگر تازه بپذیریم ظهور در مراد استعمالی باقی است که آن هم بحث دارد. احیاناً خیلی جاها در مراد استعمالی هم باقی نیست. فرض کنید در این مثالی که عرض کردم من گفتم همۀ مردم جمعند در میدان. من وقتی می‌دانم بعضی از مردم نیستند می‌فهمم که از این همه معنای مجازی اراده شده، در مرحلۀ مراد استعمالی تصرف شده. یعنی تصرف تخصیص الزاما لازم نیست به مراد جدی برگردد. می‌تواند ناظر به همان مراد استعمالی باشد. مثلاً متعارف را مراد بوده. مراد متعارف بوده. خیلی وقت‌ها نتیجۀ تخصیص حمل دلیل بر فرد متعارف است. حمل دلیل بر فرد متعارف تصرف در مرحلۀ مراد استعمالی یا مراد تفهیمی به تعبیر ماست. نه به مرحلۀ مراد جدی. حالا به فرض از همۀ آن مراحل بگذریم. بگوییم مراد استعمالی، مراد تفهیمی باقی است. ظهور دلیل در مراد استعمالی و ظهور دلیل در مراد تفهیمی باقی است، ظهور دلیل در مراد جدی باقی نیست. به فرض آن هم باقی باشد، بحث این هست که حجیت ظواهر انحلالی نیست. تبعّض در حجیت به طور کلی قبول نداریم. مرحوم آقای حائری می‌گوید چرا به عام نمی‌توانیم تمسک کنیم؟ یک وجه‌اش این هست که اگر شما علتی که در جایی که زمان وجود واحد مستمر اخذ شده نمی‌توانید به عام تمسک کنید این هست که ظهور باقی نیست، نه ما می‌گوییم ظهور باقی است و حجیتش از بین رفته. اگر بگویید وجه این هست که در جایی که زمان به نحو وجود واحد مستمر اخذ شده عام مجموعی است. و در عام مجموعی انحلالی نیست؟ انحلال در کار نیست و باید انحلالی باشد تا ما بتوانیم تمسک کنیم. نه لازم نیست انحلالی باشد. عرض کردم این بیان ایشان از همین استفاده می‌شود کأنّه اینجا عام مجموعی گرفته. که ما عرض کردیم اصلاً بحث به عام مجموعی یا عام استغراقی ربط ندارد. مربوط به انحلال اثباتی است و این بحث خارج از فرمایشات مرحوم شیخ و مرحوم آخوند است.

اشکال سومی که ایشان می‌کنند می‌گویند اگر این فرمایشات شما درست باشد باید بین زمان و مکان فرق بگذارید. هیچ کس در مورد مکان این حرف‌ها را نمی‌زند. خب نه می‌گوییم، کی گفته نمی‌گوییم؟ خیلی ایشان واضح. مکان اگر حکم نسبت به مکان‌های مختلف، مکان ممکن است مفرِّد باشد ممکن است مفرِّد نباشد. عین همین بحث‌های مفرّدیت در مکان هم هست. این هم دلیل سوم.

دلیل چهارم ایشان می‌گوید که، نکتۀ چهارم را حالا من عرض بکنم، خود عبارتشان را بخوانم. ایشان می‌گوید:

«الرابع: أنّه‏ لو كان‏ الملاك‏ لعدم‏ جواز التمسّك هو كون مفاد العامّ أحكاماً مستمرّةً من ابتداء شمول العامّ إلى آخر ما يقتضيه ظهوره فاللازم عدم جواز التمسّك في صورة الخروج من الابتداء أيضاً، لعدم وجود ظهور على حدة يقتضي الحكم بعد عدم شموله من الابتداء.»

من اصلاً نمی‌دانم این اشکال چی است؟ آقایان حرفشان این است می‌گویند ما سه تا دال داریم. یک دال بر اصل عموم افرادی، یک دال بر استمرار عموم ازمانی که نمی‌گویم، دال بر استمرار الحکم. یک دال بر مبداء الاستمرار. اینها سه تا دال مختلف است. ما آن مقداری که دلیل داریم این است که این دال سوم مطابق واقع نیست. مبداء استمرار از حین تحقق موضوع نیست. چرا آن دو تا را زمین بگذاریم؟ حرف این است که ما سه تا دال مستقل داریم. می‌گویید دال مستقل نداریم، یعنی چی؟ البته ما اشکال می‌کردیم که چرا به این اخیری می‌زنید؟ ما می‌دانیم یکی از این سه تا دال‌ها مخالف واقع است. الزام ندارد که حتماً به این اخیری بزنید. حالا مرحوم امام یک بیانی دارند حالا آن بیان مرحوم امام بعد از ظهر می‌خوانیم. در موردش بحث می‌کنیم که تقریب این که چرا به این اخیر باید بخورد و نه به اینها. بعد ان قلت و قلت‌هایی که خامس و سادس هم در همین فضاها هست. نکتۀ سابعی که مطرح می‌کنند نکتۀ درستی است. آن سابعش درست است.

«السابع: أنّه لو فرض كون الدليل المخصّص مفرّداً فلا يقتضي ذلك عدمَ جريان الاستصحاب، لأنّ الموضوع في الاستصحاب مأخوذ من العرف، و لذا يجري استصحابُ عدم وجوب الجمعة- مثلًا- الثابت لغير البالغ»

تا آخر بحث اینها.

این مطلب درست است که ما قبلاً اشاره کردیم که دلیل مخصص این مفرّدیت دلیل مخصّص مهم نیست، عرف باید مخصّص قرار بدهد. البته اصل این کلام تفصیلی که مرحوم آخوند قائل شده که از میرزای شیرازی است آنجوری که آقای اراکی از میرزای شیرازی نقل می‌کنند، میرزای شیرازی توجه به این مطلب دارد. می‌گوید اگر از لسان دلیل بگیریم حکمش چجوری است، از عرف بگیریم حکمش چجوری است، در تقریرات اصول فقه آقای اراکی ملاحظه بفرمایید. ولی در کلام مرحوم آخوند این توجه نیست، ظاهرش این است کأنّ به لسان ما باید مراجعه کنیم. این اشکال، اشکال واردی است.

بعد ایشان اشکال ثامنی مطرح می‌کند که من اصلاً نمی‌فهمم این یعنی چی؟ ایشان می‌گوید:

«الثامن: أنّه على فرض الرجوع إلى لسان الدليل فليس مقتضاه إلّا إحراز العنوان الواقعيّ المعلّق عليه الحكم الثبوتيّ، لا العنوان المأخوذ في القضيّة الشخصيّة الّذي هو مفاد الدليل كالعنب، فإنّه لم يظهر بعدُ كونه موضوعاً للحكم الواقعيّ الثبوتيّ، بخلاف المسافر و الحاضر و البالغ و غير البالغ. و من المعلوم أنّ ملاحظة الزمان على نحو القطعات لا تقتضي إلّا التعدّد في شخص القضيّة بالنسبة إلى الحكم المنشأ في القضيّة من دون إيجاد التعدّد في الإرادة الثبوتيّة، إذ لا فرق بالضرورة بين أن يقال:

«أوفوا بالعقود» أو يقال: «أوفوا بالعقود في كلّ آن» بالنسبة إلى وضع الحكم الثبوتيّ.»

من اصلاً سر و ته این استدلال را نمی‌فهمم. ببینید یک بحث هست که ما یک موقعی بین اوفوا بالعقود و اوفوا بالعقد فی کل آن می‌گوییم عرفاً تفاوتی نیست، اصلاً انکار می‌کنیم مبنای لسان دلیل را. می‌گوییم لسان دلیل نمی‌تواند موضوع ثبوتی را برای ما کشف کند. و ملاک موضوع ثبوتی است. این ان قلت و قلت‌ها را برای این می‌خواهیم بگوییم که آن مبنای رجوع به لسان دلیل را زیر سؤال ببریم، خوب است. و این که در بحث لسان دلیل اینجور گفتند، گفتند که مثلاً الماء المتغیر نجسٌ اگر گفتیم بعد از این که تغیّر ماء برطرف شد دیگر نمی‌توانیم به دلیل تمسک کنیم. دیگر الماء المتغیر نیست. ولی اگر گفتیم الماء نجسٌ اذا تغیّر، به نحو وصف به کار ببریم یا به نحو شرط به کار ببریم. مثال معروفی که در مورد لسان دلیل هست این است، که اگر به نحو وصف باشد استصحاب جاری نیست، چون با رفتن وصف، موصوف تحقق ندارد ولی با رفتن شرط کأنّ موضوع ما ماء هست، ما اذا تغیر ظرفش هست و امثال اینها. خب شما بگویید عرفاً اینها فرق ندارد، الماء المتغیر نجسٌ با الماء نجس اذا تغیّر فرقی ندارد، بنابراین لسان دلیل را شما نباید اصلاً ملاک قرار بدهید. لسان دلیل اصلاً، هیچ کاره است. اشکال ندارد، این مثال‌ها را بگویید اصلاً، ولی اگر کسی گفت برای کشف آن ارادۀ ثبوتی و این که ارادۀ ثبوتی به چه نحو تعلق گرفته است لسان دلیل کاشف است، بحث لسان دلیل این است، ملاک ارادۀ ثبوتیه است. ولی کاشف از اراده. یعنی موضوع در قضیۀ ثبوتیه. موضوع در قضیۀ ثبوتیه را ما چجوری احراز کنیم؟ یکی می‌گوید این موضوع در قضیۀ ثبوتیه را از عرف باید گرفت، یکی می‌گوید از لسان دلیل باید گرفت. شما فرض کردید لسان دلیل را پذیرفتید، دیگر این اشکالات را نکنید دیگر. این اشکالات اشکال به مبناست. بعد از پذیرفتن مبنا بحث بنایی باید باشد نه بحث مبنایی باشد. این است که اینها را من خیلی متوجه نمی‌شوم. و این اجمالی از فرمایشات مرحوم آقای حائری.

حالا من فرمایش مرحوم امام را هم بعد از ظهر می‌خوانیم، فرمایش مرحوم امام یک سری نکات قابل توجهی دارد که حالا ما بعضی از نکاتش را در درس طرح می‌کنیم ان شاء الله توفیقی بود فردا که بحث نیست، بعد از برگشتن من این بحث را جمعبندی کنم و دیگر وارد فرمایشات آقایان دیگر نمی‌شوم و سعی می‌کنم نکات عمده‌ای که در این بحث هست جمع‌بندی کنیم. ادامۀ مباحث ان شاء الله یکشنبه ۱۴ رجب.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان